

تلاش برای نجات هامون به خطر افتاده در شرق ایران

گری لوییس، هماهنگ کننده مقیم سازمان ملل متحد در جمهوری اسلامی ایران

مرد سیستانی می گفت: "فرشتگان بر دستان کسانی که به ما کمک کنند، بوسه خواهند زد."

چهره رنگ پریده این ماهیگیر حکایت از روزگار و احوال ناخوش او می کند، پوست آفتاب سوخته و چرم مانندش گویای سال ها سختی و ناملایمات است و چشمانش نشانی از اشک های فروخورده اش دارد. حسرت زمانی را می خورد که روزگار تاحدی به کامش بود و از ایامی می گفت که دریاچه ها پر از آب و ماهی بودند، فرزندانش شاد و زندگی بر وفق مراد بود.

گفته هایش به قدری تکان دهنده بود که فراموش کردم نامش را بپرسم. می خواست حرف هایش را بشنوم و بعد دنیا را در جریان شرایط ناگوار فقیرترین و نامساعدترین منطقه ایران یعنی تالاب های هامون سیستان قرار دهم.

امروز "تالاب" دیگر واژه ای درست نیست. زیرا اینجا حالا زمینی خشک و تفتیده است. اشتغال سودآور اندک است و بیش از نیمی از ساکنان با کمک های کمیته امداد امام خمینی زندگی می کنند.

کار بیشتر آنان ماهیگیری است - یا بود. حالا تقریباً همگی بی کارند و در ویرانه های روستاهای متروکی زندگی می کنند که در حاشیه رودخانه هایی ساخته شده بودند که روزگاری پر آب و شکوفا بودند. باد در اسکله های پرسروصدا، بازارهای خالی از ماهی و قایق های شکسته ای می پیچد، که همه جا پخش شده است.

هامون ها از سه ناحیه تالابی بزرگ به وسعت 5 هزار و 660 کیلومتر مربع تشکیل شده اند. دوسوم این تالاب ها در ایران قرار دارند و آب رودخانه هلمند افغانستان آن ها را به هم ربط داده و تغذیه می کند. بیشتر این ناحیه تا بیست سال پیش سرسبز و گونه های گیاهی و جانوری در آنجا فراوان و دریاچه پر از ماهی بود. مجموع صید سالانه از 12 هزار تن فراتر می رفت و ماهیگیران ماهی هایی بیست کیلوگرمی صید می کردند. تالاب ها آب کشاورزان و رمه های گاومیش و امکانات معاش هزاران خانواده را تامین می کردند.

اما ایجاد سدها و کانال ها در افغانستان آب رودخانه را برای کشاورزی در استان های فقیرنشین قندهار، هلمند و نیمروز منحرف کرد و میزان آب دریاچه ها کاهش یافت. و بعد ایجاد چهار مخزن در داخل خود ایران به انحراف بیشتر آب از مسیر طبیعی آن منجر شد.

من از سه روستای: تخت دولت، ادیمی و کوه خواجه دیدن و با بسیاری از ساکنان آن ها صحبت کردم. مردم از بی آبی ناراحت بودند و از دولت و سازمان ملل کمک می خواستند. مردم سیستان احساس می کنند برای کمک به آنان هیچ کاری - جز پرداخت کمک های نقدی - انجام نمی شود. آنان می خواهند کار کنند.

خانم سالمندی که دست دو نوه خردسالش را گرفته بود، می گفت "ما برای بقای خود مبارزه می کنیم." و در حالی که به چهره محزون و موهای خاک آلود یکی از نوه های پنج ساله اش اشاره می کرد، گفت "دخترک دارد می میرد. ما نمی خواهیم آخرین نسلی باشیم که در اینجا زندگی می کنیم."

حدود 400 هزار نفر در ناحیه سیستان زندگی می کنند که تعداد زیادی از آنان در زیر خط فقر قرار دارند. کمک نقدی که از دولت یا کمیته امداد امام خمینی دریافت می کنند به زحمت از 20 دلار در ماه فراتر می رود. مردی می گفت: "ما صیادیم و زمین برای کشاورزی نداریم. یعنی اگر ماهی نباشد زندگی هم نیست."

این فاجعه زیست محیطی هزاران نفر را وادار به ترک منطقه کرده است. به گفته منابع دولتی تنها در 2012 حدود 5 هزار خانواده منطقه را ترک کرده اند. در مجموع 600 هزار نفر از اینجا بیرون رفته اند. بیشتر آنان با طی مسیری دوهزار کیلومتری به استان گلستان در شمال ایران رفته اند تا زندگی تازه ای آغاز کنند، دیگران در همه جای ایران پراکنده شده اند. آنان که مانده اند هر سال فقیرتر می شوند.

آنچه حیرت آور است سرعت پیشرفت این فاجعه ساخته دست انسان است. طی تنها 20 سال امکانات معاش مردم نابود شده است. بادهای شرقی که زمانی با وزیدن روی دریاچه عامل تهویه طبیعی هوا بودند حالا فقط توفان های شن به بار می آورند و روزهای متوالی باعث تیرگی هوا می شوند و توفان شن را به افغانستان و حتی دورتر یعنی تا پاکستان می برند.

به نظر می رسد بیشتر ایرانیان اطلاع چندانی از رنج مردمی ندارند که در هامون های سیستان زندگی می کنند. در مقایسه، فاجعه زیست محیطی نمادین تری در ایران یعنی مرگ آرام دریاچه ارومیه از توجه شدید رسانه ای و سیاسی برخوردار است. اما وقتی

اخیرا به دریاچه ارومیه سفر کردم، با ناامیدی شدید و یاس و درماندگی فراوانی مواجه نشدم که در هامون های سیستان شاهد بودم.

این مشکل احتمالا تنها در صورت تحقق دو رویداد کلیدی حل خواهد شد.

نخست، افغانستان و ایران باید مشترکا درباره مسیر اقدام برای تقسیم عادلانه آبی که قرن ها بین خود تقسیم می کرده اند به توافق برسند. دویست سال پیش مرزی در کار نبود. آنچه در آن زمان اهمیت داشت جامعه ها و خانواده ها بود که فرهنگ و زبانی مشترک داشتند و یافتن راه حل آسان تر بود.

دوم، لازم است خود ایرانیان آب اندکی را که به ایران می رسد بهتر تقسیم کنند. در حال حاضر بیشتر آب برای تامین آب آشامیدنی و کشاورزی به شبکه مخزن چاه نیمه عمیق منحرف می شود. در حالی که هنوز می توان اجازه داد بیشتر این آب به طور طبیعی به هامون ها جریان یابد و باعث احیای آن ها و ادامه زندگی جوامع محلی شود.

ایرانیان و جامعه بین المللی باید نسبت به این فاجعه واکنش نشان دهند. و باید هم اکنون چنین کنند. حامیان لازم است کار با ساکنان هامون ها را شروع کنند و به احیای روش زندگی آنان یاری رسانند.

اجازه دهید در آن هنگام فرشتگان تصمیم بگیرند مرحمت خود را چگونه و در کجا ارزانی دارند.